

درباره مجموعه شعر «پنجاه و سه ترانه عاشقانه»

کلمات روزمره برای ستایش

علی حسن زاده

«شعر ، باید هذیان باشد .»

آلفره دوموسه

باید آگاه بود که در کنار عقل و طبیعت، دل و احساس نیز جهان دیگر و ضروریات دیگر دارد. شکی نیست که در روح آدمی احساس بیش از اندیشه نفوذ دارد و آرزو بیش از حقیقت مؤثر است. از این رو باید احساسات و هوس های روح را- البته تا حد امکان در قلمرو اخلاق- مورد بحث قرار داد. آنچه باید بیان کرد هیجان شاعر است و آنچه باید به دست آید هیجان مردم است. دل باید بی قید و شرط فرمان براند. شعرهای مجموعه شعر «پنجاه و سه ترانه عاشقانه» سروده شمس لنگرودی از چنین جهان بینی(که شرحش در پاراگراف پیش رفت) که از اصول اساسی رمانتیسم است، برخوردارند:
۲/ نگاه کن، پزندگان زمستانی، چگونه در دل من خود را گرم می کنند/ و ماه نیمه، در طراوت روحم، نیمه دگر خود را می جوید، بین چگونه تو را دوست دارم. . .

اندوه رمانتیک از دیدن گذشت بی رحمانه زمان شدت می یابد. این اندوه معمولاً زاییده توقعات تسکین ناپذیر قلبی است که در جهانی بی احساس و بی ایمان گرفتار شده است. به گفته کرشنا مورتی: «ما محصول گذشته هستیم؛ اندیشه ما بر مبنای دیروز و هزارها دیروز دیگر بر پا شده است. ما محصول زمان هستیم و پاسخ های ما و نگرش جاری ما، تاثیر جمعی هزارها لحظه، حادثه و تجربه است. بنابراین گذشته برای ما بیشتر عبارت است از حال که حقیقتی است انکارناپذیر.»:
۴۱/ می خواستم ترانه بی باشم/ که بچه های دبستانی از بر کنند/ دریا که می شود/ توفانش را پیشش پنهان کند/ و برگ های علف /ت های هب به هم خوردن شان را / از روی صدای من بنویسند. / می خواستم ترانه بی باشم که چشمه زمزمه ام کند/ آبشار / با سنج و دهل بخواند. / اما ترانه ی غمگینم/ و دریا، و غروب / بچه هایش را جمع می کند که صدام را نشنوند. / نت هایم را تمام نکرده / چرا رهایم کردی.

کشف و شهود که از دیگر اصول اساسی رمانتیسم است، مختصه روایی دیگر شعرهای این مجموعه است:
۲۸/ انگشت های تو / تفسیرهای ده گانه یک کتاب اند/ انگشت های تو / ده فرمان موسی. /

سرگرمی یا جلال و زیبایی مانع این نیست که هنرمند رمانتیک به فکر کشف اسرار باشد در همه اسرار جهان نفوذ کند. «است بور» منتقد قرن نوزدهم این علاقه را «آرزوی بزرگی برای کشف ناشناخته ها» می نامد:
۴۷/ باران عصرهای بهشت/ یرف تند نیم روز جم / شبنم آب شده در دهان / سیب خنک. . . هنرمند رمانتیک تخیل و امید و آرزو و محزه را جاشین حقیقت می سازد و بیش از تقلید پابند تصور است.

کلمه «نتها» بیان کننده یک منظور ساده نیست بلکه برای خود ارزش و اهمیت خاصی دارد و باید متوجه مفهوم خیال انگیز و ارزش و آهنگ آن بود. اکنون بیش از هر چیزی باید در روابط کلمات با یکدیگر و هیجان ها و خاطره هایی که هر یک به دقت بومی انگیزد وقت کرد. و این اندیشه که از اصول اساسی رمانتیسم است و رمانتیتس ها بر آن نام «افسون سخن» را نهاده اند، مختصه روایی دیگر شعرهای این مجموعه است:
۳۱/ بر ساحل تابستانی / کلماتی از نور / کلماتی از آب/ کلماتی از شن. . . / کتاب تو را می نویسد. . .

البته ناگفته نماند ساختار شعرهای این مجموعه فقط شاخصه های آثار رمانتیستی را ندارند بلکه گاهی مخاطب در بعضی از شعرها با تالیف و ترکیب شاخصه های اصلی شعرها با شاخصه های آثار مکاتب دیگر رویه رو می شود که در این بین حضور سوررئالیسم در ساختار شعرها نمود قدرتمندتری دارد:
۳۲/ به سرش زده باد/ نگاهش کنید! / چگونه میان درخت ها می دود، و سرش را به پنجره ها می کوبد / به سرش زده باد/ دستش را / به دهان گنجشک ها گذاشته نمی گذارد سخنی بگوید. . .

مبحث آشنایی زدایی که مباحث اصلی مربوط به فرمالیسم است آنچنان در ساختار این شعر رمانتیستی سوررئالیستی، به همراه طنزی ظریف تینده شده است که مخاطب فرضی را به ادراک و دریافت دیگری از عنصر باد ناائل می کند. نکته دیگر اینکه ساختار شعرهای این چنینی این مجموعه، دچار سلخستگی در روایت نشده اند. شمس لنگرودی استادانه، حتی آنجا که خردروایت اصلی را وارد روایت اصلی شعر کرده، سعی کرده است ساختار شعرهایش دو یا سه و . . . محور پیدا نکند و این اتفاق به این علت در شعرها رخ داده است که شمس لنگرودی روایت شعرها را منطقی کرده و از عنصر ایجاز سود جسته است و خرده روایت ها در روایت اصلی شعرها تینده است و دیگر اینکه به دام پاره روایت نیفتاده است. و همین است که برای مخاطب فرضی جای چون و چرا نگذاشته است در منطق روایی شعرها:
۵/ صبح / سوار بر قاطر ستارگان سحرگاهی از راه رسید / تو نیامدی ها، / گنجشک های منتظر / دور خانه من نشستند / و به هر سایه به خود لرزیدند / تو نیامدی . . . زنده باد سهراب سپهری در نامه یی که به تاریخ نیویورک، مه ۲۳ به ۷۱ نوشته است: «گلی سلام. . . اما خوب با سلامت بستگی دارد. روشن بینی و منطق می خواهد. . . و من می اندیشم مصداق این جمله این شاعر و عارف شهیر ، مجموعه شعر «پنجاه و سه ترانه عاشقانه» سروده شمس لنگرودی است. و دست آخر هم حیفم آمد یاد نکتم از آلکبوم شعرخوانی پنجاه و سه ترانه عاشقانه که شمس لنگرودی با صدای گرم و گیرایش و شعرخوانی کم نظیرش به همراه موسیقی زیبای محمد فرمانیان، شعرهای این مجموعه شعر را، شعرخوانی کرده است.

آخرین مجموعه احمد آرام «آنها چه کسانی بودند؟!» مرکب از شش داستان کوتاه است که اگرچه هیچ کدام ربطی به هم ندارند و داستان های مستقلی محسوب می شوند، اما در برخی عناصر مشترک اند. این اشتراک از کدام وجه است؟ تجسس در درونمایه هایا دستمایه های این داستان ها کمکی به یافتن نقاط مشترک این مجموعه نمی کند و این پرسش اولیه مخاطب را که «این حس مشترک از کجاست؟»

بی پاسخ می گذارد چرا که داستان ها به واسطه درونمایه هایشان اتفاقاً فضاهای ناهمگون و متنوعی را فراروی خواننده قرار می دهند که از فضایی کاملاً سنتنی و بسومی در داستان اول (جفو) تا جدوی مدرن و علمی و صددرصد غریبانی در داستان پایانی (هرگونه صحبت درباره برامس یا پروکتر اکیدا ممنوع) در نوسان است. با این حال روندی محسوس ولی تدریجی از ابتدا تا پایان شش داستان قابل بررسی است که نشان می دهد چگونه «جفو» به مرور و قدم به قدم به «هرگونه صحبت درباره برامس . . .» می رسد. توضیح اینکه اگر «جفو» صددرصد در فضایی اقلیمی جریان دارد، «چاه» تا حدی از آن فاصله می گیرد و تاکید اولیه بر فضا را ندارد. سپس در داستان «همین طور است» و «آن ها چه کسانی بودند؟!» به درهم ریختگی روانی انسان شهرنشین توجه می شود و دو داستان پایانی با پرداخت فضایی اکسپرسیونیستی در «نگاه گاو سهل الوصول» به مینوتورهای خاکستری» و سپس ترسیم محیطی کاملاً متفاوت و مدرن در «هرگونه صحبت درباره برامس . . .» از فضای اولیه به کلی فاصله می گیرد. به رغم این توضیح ها، باز هم پرسش نخست بی پاسخ باقی می ماند که این حس مشترکی که داستان ها القا می کنند، به کدام سبب است؟ گفته شد عناصر مشترکی در داستان های مجموعه احمد آرام قابل پیگیری است. نخستین اشتراک این داستان ها در کانون روایت آنهاست که بدون تردید باید آن را درونی توصیف کرد.

آنچه در تشدید این نوع روایت (به رغم تفاوت های بارز هر کدام) سهم مهمی برعهده دارد؛ زاویه دید است. تمام شش داستان مجموعه «آن ها چه کسانی بودند؟!» از زاویه دید اول شخص بهره می برند؛ اما گویی این به تنهایی کافی نبوده است، چرا که آرام می کوشد با ایجاد تغییرات مداوم در زاویه دید و به تبع آن، جابه جا کردن مداوم کانون روایت، این احساس را تقویت کند. به جز دو داستان «چاه» و «آن ها چه کسانی بودند؟!» که سراسر از زاویه دید اول شخص روایت می شوند، در باقی داستان ها با این ترفند سر و کار داریم. داستان «جفو» با اول شخص آغاز می شود، ولی یک در میان دانای کل محدود سیر نگاه جفو را قطع می کند و به نکتی دیگر از داستان می پردازد. اما این قطع هایی مکرر بیست نینست داستان را رویه روی خواننده به نمایش بگذارد، بلکه همچنان او را دعوت می کند تا

موروی بر مجموعه داستان «آن ها چه کسانی بودند؟!»

یک سونات آرام

محسن حکیم معانی
Mohsenhakim@gmail.com



داستان های آخرین مجموعه احمد آرام از فضایی کاملاً سنتنی و بومی تا فضاهای مدرن در نوسان هستند

بیشتر درون شخصیت ها را باکاو و از صافی نگاه آنان به امور و ماجراها بنگرد.

داستان بعدنی (نگاه گاو سهل الوصول. . .) نیز از زاویه دید استفاده می کند، اما این بار هم متفاوت از «جفو» و «همین طور است». تمام تغییرات اول شخص است و هر دفعه نکتی بی از داستان روایت و در کنار نکه های دیگر مونتراژ می شود. درست مثل یک پازل پیچیده. گاه پیش می آید که نکتی به نظر ناهمخوان است، اما وقتی با گوشه های دیگر چخت می شود تاگزیر قبولش می کنیم.

مثل تغییر صداهایی که در سکانس ابتدایی داریم و سر آخر وقتی به سطرهای پایانی داستان می رسیم و صحنه یی مشابه آن را می بینیم، درمی یابیم که کل داستان به این دو سکانس وابسته است. توضیح این است که اگر حرف آخر این داستان را با سونات راد در هویت بدانیم و سیر داستان را در جهت القای این درونمایه که چگونه فردی توسط اجتماع (یا نهادهای قدرت) و شغل اش تعریف می شود، این دو سکانس واجد معنایی خاص می شود. در ابتدای داستان (که به شدت سنیمایی هم هست) از زاویه دید یک نفر که روی تخت دراز کشیده و فقط صداهایی را می شنود، در جریان دستوراتی قرار می گیریم که مانند قانونی کلی صادر شده و تغییر لحن و نوع صدا (اگرچه صفا ناشناس است، ولی گویا یکی است) این شهبه را برمی انگیزد که عوامل مؤثر در سرنوشت شخصیت داستان (و کسانی بودند؟! هم بیماری به درونمایه اصلی داستان تبدیل نشود. این داستان با تاکید بر زاویه دید اول شخص و عدول نکردن از آن، ضمن اینکه البته مخاطب را درگیر ذهنیت بیمارگونه شخصیت می کند، روزمرگی



آنها چه کسانی بودند؟

احمد آرام

نشر افق

چاپ اول-۱۳۸۷

قیمت ۲۰۰۰ تومان

کسانی بودند؟! هم بیماری به درونمایه اصلی داستان تبدیل نشود. این داستان با تاکید بر زاویه دید اول شخص و عدول نکردن از آن، ضمن اینکه البته مخاطب را درگیر ذهنیت بیمارگونه شخصیت می کند، روزمرگی

نگاهی به چند صدایی در مان «میرامار»

یک عاشقانه منجر به قتل

سجاد صاحبان زند

برنامه ها دارد اما هیچ کدام شان را انجام نمی دهد. راوی سوم، منصور باهی، خبرنگار رادیو و سرحان بحیری، راوی چهارم زمان است که به عنوان حسابدار در یک شرکت نساجی در اسکندریه مشغول به کار است. نکته یی که «میرامار» دارد این است که خواننده می تواند با خواندن چهار روایت و خواندن پایان داستان کل ماجرا را دریابد، اما وقتی چهار روایت را به طور مجزا می خواند به طور قطع به نکاتی می رسد که با خواندن یک روایت، رسیدن به آن هرگز متصور نمی شد.

روایت را و عاמר وجدی آغاز می کند. او پرومردی زبانت است که قصد دارد چندی را در پانسسیون «میرامار» سپری کند. وجدی، سال ها قبل و در روزگار جوانی مادام(همان پسرزن صاحب پانسسیون)، مدتی مقیم پانسسیون بوده و انگار با پسرزن چشم آبی، سر و سری هم داشته است. حالا او برگشته تا به همراهِ یادآوری خاطرات جوانی، چند وقتی را در پانسسیون بگذراند. پیرمرد حس تنهایی عجیبی دارد، اما نگاه جست وجوگر خود را به عنوان یک روزنامه نگار از دست نداده



میرامار

نجیب محفوظ

ترجمه: رضا عامری

نشر نی

چاپ اول-۱۳۸۶

قیمت ۲۴۰۰ تومان

سکانس اولیه دوباره در چرخه یی بدون آنها دور می زند. شخصیت ها در این داستان قاعد هر اسم و خصوصیت فردی اند و برای آنها اسم های عجیبی مانند «مینوتور خاکستری ۱۱۲۵» ابداع می شود که در راستای همان درونمایه یی است که پیش از این از آن یاد کردیم. وجود شباهت های ظاهری عجیب و غریب بین شخصیت ها نیز به کمک بی هویتی آنها می آید.

داستان پایانی کتاب (هرگونه صحبت درباره برامس. . .) اوج و در عین حال چکیده تمام آن چیزهایی است که تا به حال گفته شد. غیر از اینکه روند کلی داستان ها (از نظر فضا) با این داستان کامل و تمام می شود، از نظر روایت درونی هم نقطه ختانی است بر داستان های این مجموعه.

به جمله ابتدایی این داستان توجه کنید: «من بودم و این یکسی و آن

یکی.» داستان از سه زاویه دید اول شخص بهره می برد: زاویه اول، «خاتم متشخص مآب» است که از دو شخصیت دیگر با نام های «این یکی» و «آن یکی» یاد می کند. زاویه دوم(این یکی) مرد است و از دو نفر دیگر با دو ضمیر «او» یا «خانم متشخص مآب» و «او یا او» (همسر سابقم» نام می برد و زاویه سوم(آن یکی) زن(همسر سابق این یکی) است که دو نفر دیگر را «تو» و «او» (خانم متشخص مآب» می خواند. این ملغمه عجیب و غریب بی نامی ها به اضافه فضای نامطمئن حاکم بر دو داستان، در زمینه یک محیط اداری مدرن در برخی مترفع و شیشه یی، با کارکردی خاص(شرکت مذکور به تهیه فیلم مستند از کابوس های زنان مشغول است) و ارتباط فرامتنی داستان با واقعه ۱۱ سپتامبر همه و همه دست در دست هم می دهند و با کمک پاره پاره کردن داستان در قالب روایت های سه گانه ترکیبی چندصدایی را ایجاد می کنند که در نهایت هرگونه قطعیتی را زیر سوال می برد.

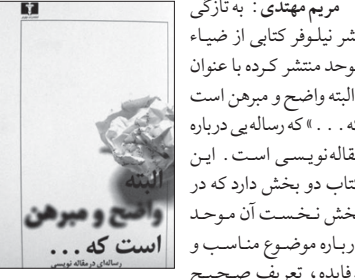
آنچه جالب است اینکه به رغم وجود سه روایت اول شخص اما باز هم در صحت رویدادها و گفت وگوها هیچ قدر مسلمی وجود ندارد. این را باورقی هایی می گویند که به مشابه تحشیه هایی بر روایت های سه گانه داستان عمل می کنند؛ دانای کلی که حضوری موثر دارد و اجازه نمی دهد هیچ کدام از سه روایت را درست بپذیریم. عجیب اینجا است که این دانای کل نیز در لباس اول شخص حضور می یابد: «تا آنجایی که من اطلاع دارم او یک بار بیشتر ازدواج نکرده است.» (ص ۱۰۲) داستان دو بار پایان می یابد. بار اول در متن جایی که زیر آن تاریخ نگارش داستان قید شده (فروردین ۱۳۸۴-۱۳۱۳) و بار دیگر در باورقی همان صفحه که با این توضیح شروع می شود: «Disconnect می شود. دیگر نمی توانم یادداشت های آن سه نفر را بخوانم. . .» (ص ۱۱۲) و نیم صفحه ادامه می یابد. این جمله باعث می شود ضمن آنکه به روایت داستان شک می کنیم به پایان داستان هم شک کنیم و به پایان پایان داستان هم.

روستایی اش همه نگاه ها را به خود خیره کرده، انگار جوانی مادام در حال تکرار شدن است. همه شخصیت های داستان، حتی روزنامه فروشی که در نزدیکی پانسسیون کار می کند، عاشق زهره شدند و هر کدام می خواهند به شیوه خود او را به سمت خویش بکشانند. روایت این شیدایی ها در چهار روایتی که در کتاب آمده، به شکلی بسیار جذاب بیان شده است. هر کدام از شخصیت ها احساس می کنند که کمترین دروغ و ریا را دارند و در عین حال، هر کدام حس می کنند دیگری به زهره نزدیکی بیشتری دارد.

اینکه نهایت داستان به قتل یکی از شخصیت ها به دست یکی دیگر از ساکنان پانسسیون می رسد و اینکه ماجرای عاشقانه زهره تا چه اندازه در این قتل اهمیت داشته جوانی مهم نیست. اهمیت رمان «میرامار» را باید در نکته یی دیگر جست. روابط اجتماعی و عاشقانه در این رمان، تنها محملی برای نمایش چندصدایی در آدم هاست. هر کس از دریچه خود به جهان نگاه می کند. نجیب محفوظ در این رمان به خوبی نشان داده که چگونه این تفاوت نگاه ها، به فضاتوی های متفاوت می انجامد. او علاوه بر این، آن تفاوت نگاه را با تفاوت لحن داستانی نیز به زیبایی نشان داده است. نگاه روزنامه نگارانه وجدی، نگاه احساساتی و آبلوموف وار حسنی اعلام، لحن حسابکارانه بحیری و شیوه خاص منصور باهی با آن جملات کوتاه و خبری اش، به خوبی فضای ذهنی این شخصیت ها را خودش نمایش می گذارد، لحنی که رضا عامری به خوبی توانسته در ترجمه از پس آن بر بیاید.

یک ستون کتاب

البته واضح و مبهرن است که...



مریم مهندی: به تازگی نشر نیلوفر کتابی از ضیاء موحد منتشر کرده با عنوان «البته واضح و مبهرن است که...» که رساله یی درباره مقاله نویسی است. این کتاب دو بخش دارد که در بخش نخست آن موحد درباره موضوع مناسب و

پرفایده، تعریف صحیح مقاله و ساختار کلی آن، روش های مقاله نویسی، مرحله های آماده سازی مقاله و نکته هایی درباره هر بخش آن نوشته است. در بخش نخست همچنین موحد مقاله یی کوتاه نوشته تحت عنوان «آیا ما مقاله نویس هم داریم؟» که خواندن آن خالی از لطف نیست. در بخش دوم این کتاب، انواع مقاله مثل مقاله روایی، توصیفی، تعریفی و . . . شرح داده شده و همچنین فهرستی از نمودارها، واژه نامه های انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی، فهرست اعلام، کتاب ها و مقالات و کتاب شناسی نیز به چاپ رسیده است. موحد در بخش نخست این کتاب نوشته است: «هدف من از این نوشته به دست دادن قاعده هایی برای نوشتن مقاله هایی که در کنار شعر و داستان اثر هنری شناخته می شوند، نیست. این نوع نوشتن قاعده های معینی ندارد، یاددانی نیست. اما اگر بگویم در همه انواع مقاله ها، حتی مقاله های هنری اصل های هست که باید رعایت کرد، اغراق نکرده ایم. از این گذشته مقاله های علمی، تحقیقی و فلسفی را هم می توان با رعایت اصل ها و دستورهایی، رغبت انگیز و خواندنی کرد و دست کم اینکه آنها را از نقص های چشمگیری که دامگیر اغلب مقاله های فارسی است در امان داشت. هدف از این نوشته همین است. نثر خواندنی و روان این کتاب به علاقه مندان مقاله نویسی کمک می کند تا به راحتی این کتاب آموزنده را بخوانند و از آن استفاده کنند.

«مثلاً برادرم» نوشته اووه تیم



مثلاً برادرم، یکی از مهم ترین کتاب هایی است که در این چند سال گذشته در آلمان نوشته شده است؛ هم از جنبه ادبی و هم تاریخی. از اووه تیم از آن دست نویسندگانی است که سعی می کند واقعیت را بدون توجیه و جبهه گیری بیان کند؛ تیم در این کتاب سرگذشت برادرش را بیان می کند؛ برادری که در نوزده سالگی داوطلب خدمت در شاخه نظامی اس اس می شود و در بیمارستانی صحرایی در اوکراین می میرد. اووه تیم بعد از مرگ مادرش تصمیم می گیرد به این سرگذشت بپردازد. او با تحلیل نامه ها و دفتر یادداشت های روزانه برادرش سعی می کند به انگیزه های برادرش در رفتن به جبهه پی ببرد و در عین حال سرگذشت بسیار شخصی و خصوصی به خانواده یی آلمانی که تصوری است از بسیاری از خانواده های امروز. به گفته مترجم، نثر اووه تیم در این کتاب، نثر ویژه یی است. جمله ها کوتاه، ساده، بدون شرح و بسط اضافی و در مواردی که نیاز به توضیح دارد «مثلاً برادرم» درهم می آید. آثار این نویسنده امروزه در مدارس آلمان مطالعه و بررسی می شوند و تاکنون جوایز متعددی مثل «توتاکا» و «موندولو» را از آن خود کرده اند. «مثلاً برادرم» این کتاب برای خرید امتیاز انتشار ترجمه فارسی آن طبق قانون کیپی رایت به توافق رسید و اسمال «مثلاً برادرم» با برگردان سید محمود حسینی زاد منتشر شد.

«گوشواره انیس» نوشته حمیرا قادری



مجموعه داستانی از حمیرا قادری است که در سال ۸۳ با داستان «باز اگر باران می بارید» برگزیده مسابقه داستان نویسی صادق هدایت شد. این مجموعه داستان که نشر روزگار آن را منتشر کرده است، ۱۱ داستان دارد که به زبان افغانی نوشته شده و اغلب اتفاق های آن نیز در افغانستان می افتد. داستان هایی که راوی رنج های مردم افغانستان در زمان حضور طالبان در این کشور هستند. مشکلات زنان و دختران می نویسد و سختی هایی که به خاطر حضور طالبان می کشیدند که داستان «گوشواره انیس» با همین مضون یکی از بهترین داستان های این مجموعه است. حمیرا قادری متولد ۱۳۵۸ در کابل، از سال ۹۹ برای ادامه تحصیل به ایران آمد و دوره لیسانس فوق لیسانس خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی گذراند. خواندن این مجموعه به مخاطبانی که به این گونه داستان های بومی علاقه دارند، توصیه می شود.

«پاره های عاشقی» سروده محمود معتقدی



نشر ثالث چندی پیش مجموعه شعر «پاره های عاشقی» سروده محمود معتقدی را منتشر کرد. پیش از این چهار مجموعه شعر با عناوین «فصل رویاهای گذشته»، «دستی میان پنجره و باران»، «عشق همچنان می تازد» و «مثل پاره های بامدادی» از این شاعر به چاپ رسیده بود. پاره های عاشقی ۷۹ شعر دارد که در قالب آزاد سروده شده اند و بیشتر آنها بیش از ۱۰ سطر هستند. اغلب شعرهای معتقدی مفهومی عاشقانه دارند که در آنها از توصیف بسیار استفاده شده است. علاقه مندان به شعر از خواندن این کتاب نیز ممکن است لذت ببرند.

Maryam.mohtadi@gmail.com